



اصول فقه (علم)

اصول فقه یکی از شاخه‌های علوم اسلامی، به دانش پیرامون قواعد و ابزار استنباط احکام فقهی اطلاق می‌شود. اصول فقه نسبت به دانش فقه، علمی ابزاری شمرده می‌شود.

فهرست مندرجات

- ۱ - [تعریف](#)
- ۲ - [اشکال وارده بر تعریف مشهور](#)
- ۳ - [تعریف اهل سنت از اصول فقه](#)
- ۴ - [تاریخچه بحث](#)
- ۵ - [تعریف](#)
- ۶ - [پیشینه اصول در سده نخست هجری](#)
- ۷ - [اصول فقه در مکاتب اهل سنت](#)
 - ۷.۱ - [نقش اصحاب رأی در بنیاد علم اصول](#)
 - ۷.۲ - [شافعی، شخصیتی مؤسس در اصول فقه](#)
 - ۷.۳ - [معزز له و جر بیان تکوین اصول فقه](#)
 - ۷.۴ - [جایگاه داوود ظاهری در مطالعات اصولی](#)
 - ۷.۵ - [طبری در سالهای گذار به سده ۴ق](#)
 - ۷.۶ - [آثار اصولی جلی در سده ۴ق](#)
 - ۷.۷ - [اصول نویسی حنفیان، گامی به سوی کاستن فاصله‌ها](#)
 - ۷.۸ - [فراگیر شدن اصول فقه در میان مذاهب](#)
 - ۷.۹ - [تکوین آثار اصولی در هزاره اخیر](#)
- ۸ - [اصول فقه در مکاتب شیعه](#)
 - ۸.۱ - [فقیهان امامیه و نخستین آثار اصولی](#)
 - ۸.۲ - [اصول متکلمین در دهه‌های گذار به سده ۴ق](#)
 - ۸.۳ - [ابن‌چنید، مدافع قیاس در اصول امامی](#)
 - ۸.۴ - [آموزش اصولی در حلقه‌های شیخ مفید و سید مرتضی](#)
 - ۸.۵ - [شیخ طوسی و پیروان و نقادان آراء وی](#)
 - ۸.۶ - [تحول اصولی در مکتب حله](#)
 - ۸.۷ - [تقابل اندیشه اخباری و اصولی](#)
 - ۸.۸ - [مکتب اصولی شیخ انصاری](#)
 - ۸.۹ - [اصول فقه در محافل زیدیه](#)
- ۹ - [محکمه و اصول فقه](#)
 - ۹.۱ - [نظریه‌های آغازین اصولی در سده نخست هجری](#)
 - ۹.۲ - [صفریه و اصول فقه](#)
 - ۹.۳ - [اصول فقه نزد اباضیه](#)
- ۱۰ - [فهرست منابع](#)
- ۱۱ - [پانویس](#)
- ۱۲ - [منبع](#)

تعریف

اصول فقه، دانشی است که قواعد آن برای استنباط احکام شرعی به کار گرفته می‌شود.
در تعریف اصول فقه، تعبیرهای گوناگونی از **قما** و متاخران علمای شیعه و **اهل سنت** وارد شده که هر یک، مورد **نقض** و ابرام قرار گرفته است.
مشهور اصولیون، آن را چنین تعریف کرده‌اند:
«العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام الشرعیة الفرعیة»، اصول فقه، علم به قواعدی است که برای به دست آوردن **احکام شرعی فرعی**، آماده شده است».

اشکال وارده بر تعریف مشهور

این تعریف، مورد نقض و ایراد قرار گرفته است؛ «[صاحب کفایه](#)» پس از ایراد اشکال به آن، می‌گوید: بهتر است اصول فقه را چنین تعریف کنیم: «بانه صناعتا يعرف بها القواعد التي يمكن ان تقع في طريق استنباط الاحكام، او التي ينتهي اليها في مقام العمل» «اصول فقه، صناعتی است که به وسیله آن، قواعدی شناخته می‌شود که یا صلاحیت دارد در راه استنباط احکام شرعی به کار گرفته شود یا [مکلف](#) در مقام عمل و امتثال برای رهایی از تردید، به آن‌ها تمسک نموده و عمل خود را به آن‌ها مستند می‌نماید».

[۱۹] [آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ص ۹.](#)

[میرزای نایینی](#) در «[فوائد الاصول](#)» در این باره می‌گوید:

«یبنغی تعریف علم الاصول بان یقال: ان علم الاصول عبارة عن العلم بالکبریات التي لو انضمت اليها صغریاتها یستنتج منها حکم فرعی کلی».

[۲۰] [نایینی، محمد حسین، فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۹.](#)

تعریف اهل سنت از اصول فقه

برخی از [اصولیین اهل سنت](#)، اصول فقه را چنین تعریف نموده‌اند:

«انه ادراك القواعد التي يتوصل بها الى استنباط الفقه» «اصول فقه، علم به قواعدی است که برای استنباط [احکام فقهی](#) به آن‌ها تمسک می‌شود».

از بررسی تمام این تعریف‌ها، به دست می‌آید که قواعد اصول فقه، برای استنباط احکام شرعی به کار می‌رود؛ برای مثال، [استنباط حکم وجوب نماز](#) از آیه «اقیموا الصلاة» متوقف است بر این که اولاً:

[صیغه امر](#) «اقیموا» در وجوب، ظهور داشته باشد؛ ثانیاً: ظهور [قرآن](#)، برای غیر معصوم نیز [حجت](#) باشد، و این دو مقدمه، دو قاعده کلی است که در اصول به اثبات می‌رسد.

[۲۱] [حلی، جعفر بن حسن، معارج الاصول، ص ۴۷.](#)

[۲۲] [اصفهان‌ی، محمد حسین، الفصول الغروية في الاصول الفقهية، ص ۱.](#)

[۲۳] [اصول الفقه، ابو زهره، محمد، ص ۵.](#)

[۲۴] [صدر، محمد باقر، بحوث في علم الاصول، ج ۱، ص ۳۱.](#)

تاریخچه بحث

برای دانشی چون اصول فقه که در طول تاریخ شکل‌گیری و گسترش خود، ادوار مختلفی را طی کرده، و در هر دوره‌ای مباحث جدیدی به دامنه مباحث آن افزوده شده است، ارائه تعریفی جامع و مانع، سهل نیست. نگرشی تاریخی بر تعریفات ارائه شده، این حقیقت را آشکار می‌سازد که [تعریف اصول فقه](#) نیز به سن تابعی از دامنه موضوعات آن، در کتب این [علم](#) دچار تحول بوده است.

ترکیب اصول فقه در آغاز به معنایی معادل اصطلاح «[ادله فقه](#)» به کار می‌رفته، و معنای مصطلح خود را به عنوان علمی خاص، از همین مفهوم گرفته است. با مروری بر آثار نویسندگان سده‌های ۴ و ۵ق/ ۱۰ و ۱۱م، می‌توان دریافت که در این دوره، هنوز در کاربرد تعبیر اصول فقه به معنای علم مورد نظر، بار مفهومی قدیم، به فراموشی سپرده نشده، و پیوند میان این دو معنا کاملاً ملحوظ بوده است.

[۲۵] [خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، ج ۱، ص ۲۱-۲۳.](#)

[۲۶] [مفید، محمد بن محمد، التنکرة، ج ۱، ص ۲۷-۲۸.](#)

[۲۷] [غزالی، محمد بن محمد، المستصفی، ج ۱، ص ۴-۵.](#)

شاید سادسترین راه برخورد با اصطلاح اصول فقه این باشد که با دیدگاهی دستوری، این ترکیب به عنوان ترکیبی اضافی نگریسته شود و از آن‌جا که «[اصل](#)» در [لغت](#) به معنی «[ما یبنتی علیه‌الشیء](#)» است، یعنی آنچه چیزی بر آن مبتنی است، اصول فقه عبارت از اموری دانسته شود که علم فقه بر آن‌ها مبتنی است. این معنا، اگرچه در مقام توضیح، در دوره‌های گوناگون از تاریخ اصول فقه، بیانی دگرگونه یافته است، اما اجمالاً قدر مشترکی است که در تعاریف گوناگون اصول فقه، در [قرون](#) مختلف به [چشم](#) می‌آید.

در جست و جو برای یافتن تعریفی در آثار متقدمان، نخست باید از تعاریف آغازین ارائه شده در آثار مؤلفان [سده ۵ق/ ۱۱م](#) سخن گفت که هم‌زمان با تألیف نخستین آثار مفصل اصولی نزد مذاهب گوناگون فقهی بوده است. سید مرتضی اصول فقه را عبارات از «سخن در باره چگونگی دلالت [الله بر احکام](#)، فی الجملة و نه به تفصیل» دانسته،

[۲۸] [شریف مرتضی، علی بن حسین، الذریعة الى اصول الشریعة، ج ۱، ص ۷.](#)

[۲۹] [حسینی، احمد، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۶۲.](#)

و تعاریفی نزدیک به آن در آثار دیگران نیز مطرح شده است.

[۳۰] [غزالی، محمد بن محمد، المستصفی، ج ۱، ص ۵.](#)

==!==

تعریف

به عنوان پلی میان تعریفات کهن و تعریفات متأخر، باید به تعریفی کوتاه، اما متفاوت از [محقق حلی](#) (د ۶۷۶ق/ ۱۲۷۷م) اشاره کرد که اصول فقه را عبارت از «[طرق فقه](#)، به اجمال» دانسته است.

[۳۱] [حلی، جعفر بن حسن، معارج الاصول، ج ۱، ص ۴۷.](#)

این تعریف را از آن جهت پلی میان دو دوره می‌توان انگاشت که متأخران امامیه بر خلاف پیشینیان، دانش اصول فقه را نه شناخت [ادله](#)، بلکه شناخت قواعد فراهم شده برای [استنباط احکام شرعی](#) می‌دانسته‌اند.

به تصریح پاره‌ای از متون اساسی در اصول فقه امامی که به قرون متأخر مربوط می‌شوند، قول مشهور در تعریف علم اصول «علم به قواعد فراهم شده برای استنباط احکام شرعی فرعی» است.

[۳۲] [قمی، ابو القاسم، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۵.](#)

[۳۳] [آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۹.](#)

از جدیدترین تعریف‌های ارائه شده، تعریف [آخوند خراسانی](#) است مبنی بر اینکه «علم اصول صناعتی است که با آن قواعدی شناخته می‌شوند که می‌توانند در طریق استنباط احکام به کار آیند، یا در مقام عمل محل رجوع باشند».

به هر حال، باید توجه داشت که تاریخ تحول تعریف این علم، با تاریخ گسترش دامنه آن تناسبی مستقیم دارد و هر زمان که اصول فقه در روند تاریخی خود به مرحله جدیدی پای نهاده، نیاز به تجدید نظری در تعریف آن احساس شده است.

پیشینه اصول در سده نخست هجری

بی تردید دانش اصول فقه یکی از علمی است که بنیاد آن در فرهنگ اسلامی نهاده شده، و رشد و تکامل آن در همین محیط فرهنگی ادامه یافته است. باید گفت که در نخستین دوره تاریخ علوم اسلامی، یعنی سده نخست هجری، حتی ذی‌المقدمه اصول، یعنی دانش فقه، مرحله آغازین و نامون خود را طی می‌کرد و هنوز به صورت یک «علم» و مجموعه‌ای از تعالیم نظام‌دار، شکل نگرفته بود. در جست‌وجو از ریشه‌های اصول، با *الهیام* از تحلیل لغوی - تاریخی ترکیب اصول فقه، باید نمونه‌های نخستین برخورد نظری و غیر مصداقی با کاربرد اهل فقهی را در سده اول پی‌جویی کرد. آشکار است که در این میان نخست سخن از کتاب و سنت به میان می‌آید و شیوه‌هایی دیگر در رتبه‌های پایین قرار خواهند داشت. در برخورد با کتاب باید یادآور شد که در سده نخست هجری، قاطبه مسلمانان، در صورت وجود احادیث معتبر در تخصیص و تفسیر، استناد به عمومیت و ظواهر کتاب را روا نمی‌شمردند و این نکته در قالب نظریاتی کوتاه، ولی رسا از برخی تابعان چون *سعید بن جبیر* و نیز از *انمه* (علیه‌السلام) نقل شده است.

[۱۷] دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۱۴۵.

[۱۸] کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۸.

در مورد دلیل دوم، یعنی سنت باید در ابتدا به اختلاف موجود میان اخبار منقول از *پیامبر اکرم* (صلی الله علیه و اله و سلم) اشاره کرد و بدیهی دانست که حل اختلاف میان احادیث منقول و ترجیح برخی از اخبار بر بعضی دیگر به منظور دست‌یافتن بر حکم شرعی، از نخستین مواردی بوده است که جویندگان فقه، در آن نیاز مبرم به یک *راه حل*، یا به تعبیری دیگر نظریه‌ای اصولی را احساس می‌کردند. نمونه‌ای از قدیم‌ترین گفتارها در تحلیل اختلاف احادیث که می‌تواند برخوردی غیر مصداقی و نظریه‌ای در باب نقد اخبار، تلقی گردد، گفتاری نسبتاً مفصل به *روایت ابن ابی عیاش* از *امام علی* (علیه‌السلام) است.

[۱۹] کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۲-۶۴.

در عصر تابعان، این اختلاف در نقل سنت نبوی، دامنه‌های گسترده‌تر یافت و در پایان سده نخست هجری، سخن از روشهایی برای برخورد با اختلاف احادیث در میان بود که می‌توانند به عنوان نظریه‌هایی آغازین نگریسته شوند. از آن میان، نظریه‌ای از *ابن سیرین*، تابعی *بصری* درخور تأمل است که بر مبنای آن، در صورت امکان جمع بین دو حدیث با رعایت احتیاط مرجح آن بود که به حدیث احوط عمل شود، هر چند عمل به حدیث دیگر نیز جایز شمرده شده است.

[۲۰] بغدادی، محمد بن سعد، *الطبقات الکبیر*، ج ۷، ص ۱۴۴.

در باره دلیل سوم باید گفت: از کهن‌ترین نمونه‌هایی که از طرح حجیت اجماع به عنوان یک نظریه در دست است، روایتی کوتاه از زبان *مسئب بن رافع اسدی*، فقیهی از تابعان کوفه (د ۱۰۵ ق/ ۷۲۳م) است که در باره مبنای داوری سلف آورده است: آنگاه که آنان را در پاسخ قضیه‌ای حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) در دست نبود، گرد هم می‌آمدند و «اجماع» می‌کردند و حق در *رای آنان* بود.

[۲۱] دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۴۸-۴۹.

در مقام تحلیل، سخن *مسئب* در باره شیوه سلف، در واقع نه یک گزارش تاریخی، بلکه ابراز نظریه‌ای اصولی است و نظیر برخورد نمادین او، در نقلی از *میمون بن مهران*، فقیه بلاد جزیره نیز به چشم می‌آید.

[۲۲] دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۵۸.

علاوه بر استنادات نقلی، کاربرد رأی - که از روزگار *صحابه* پیشینه داشت - بر دامنه اختلافات فقهی افزوده بود و مجموعه شرایط ضرورت یک نظام طبقه بندی برای منابع فتوا و تعیین اولویتها را اقتضا می‌کرد. به عنوان نخستین گامها در جهت پیشنهاد چنین نظامی در عصر تابعان، باید بر روایاتی تکیه کرد که هر چند مضمون آنها منتسب به صحابه بود، اما از آنجا که رواج قطعی آنها در عصر تابعان صورت پذیرفته، می‌توانند بازتابی از اندیشه اینان در باره منابع فتوا تلقی گردند. در این دسته روایتی که با اختلافی در لفظ، به *ابن مسعود*، خلیفه عمر، معاذ بن جبل و ابن عباس منتسبند، تکیه بر کتاب و سنت به عنوان ادله‌ای مقدم، و تجویز «اجتهاد الرأی» به عنوان راه حلی نهایی دیده می‌شود و تنها در برخی از آن‌ها اشاره‌ای به دلیلی سوم آمده است. این اشاره در برخی روایات به صورت «آنچه صالحان بدان داوری کرده‌اند» و در برخی به شکل «حکمی که مردم (مسلمانان) بر آن اتفاق کرده‌اند» به چشم می‌آید که این دو گونه، زمینه‌ای برای طرح بحث از حجیت اقوال صحابه و حجیت اجماع بوده است.

[۲۳] نسایی، احمد، سنن، ج ۸، ص ۲۳۰-۲۳۱.

[۲۴] دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۵۹-۶۱.

[۲۵] عبدالله بن ابی شیبیه، *المصنف*، ج ۷.

در تحلیل این روایت با بهره‌گیری از دانسته‌های تاریخ فقه، باید گفت: رواج نظریه طبقه‌بندی ادله، و طرح همزمان ابزارهای فقهی رأی، اجماع و اقوال صحابه در این روایت در اواخر سده نخست هجری، همسو با رشد دانش فقه، و نیاز فقه‌رو به گسترش به طرح چنین نظریه‌هایی بوده است. رونق پاسخ‌گویی به مسائل تقدیری (فرضی) در محافل فقهی، فقیهان را وادار می‌ساخت تا میان مسائل از پیش پاسخ داده شده و مسائل بی پاسخ، ارتباطی نظری و انتزاعی، فراتر از مصادیق برقرار سازند و در واقع پای در راه شکل دادن به دانش اصول فقه گذارند.

پیش از آغاز بحث از مراحل شکل‌گیری دانش اصول فقه، باید یادآور شد که *مذاهب* گوناگون اسلامی در این روند نقشی بسیار مؤثر ایفا نموده‌اند و به سختی می‌توان این مراحل را که متعلق به تاریخ مشترک علمی واحد است، بر حسب تقسیم به مذاهب مورد بررسی قرار داد. با این حال، از یک سو ضرورت نوعی ترتیب و طبقه‌بندی در طرح بحث، و از دیگر سو امکان ارائه تفکیکی نسبی، میان مکاتب اصولی *شعبه* و *اهل سنت*، می‌تواند تبری برای ارائه چنین تقسیمی در مقاله حاضر باشد که البته نباید به سان تفکیکی مطلق نگریسته شود. در این طبقه‌بندی، اصطلاح اهل سنت به معنای اعم و متأخر خود به کار برده شده است که تمامی مکاتب اسلامی، بجز مکاتب شیعه و محکمه را شامل می‌گردد. در این مقاله تنها جریانهایی مهم در تاریخ اصول فقه با نگرشی عمومی بررسی شده است و بحث در باره تحول تاریخی هر یک از بخشهای علم اصول، چون یکایک ادله و نیز مباحث *الفاظ* در موضع خود خواهد آمد.

اصول فقه در مکاتب اهل سنت

در نیمه نخست سده ۸ ق/ ۸م گذار فقه از مرحله آغازین خود به مرحله «فقه تقدیری» یا نظام‌گرا، تحولی سریع بود که گرایش گسترده به رأی و شیوه‌های هنوز نامون اجتهادی را به همراه داشت و همین امر به نوبه خود، اختلافاتی گسترده در فتاوی، و نابسامانیهایی در امر قضا را موجب شده بود. اگرچه در آغاز این سده، اندیشه «اختلاف امتی رحمم»، در محافل فقهی پذیرشی قابل ملاحظه داشت، اما گستردگی تشتت *آراء* و اختلاف شیوه‌ها در *قضا* و فتوا، برخی از صاحب‌نظران را به هراس انداخته بود.

درست در آغاز سده ۹ ق، جمعی از علمان در مکتوبی خطاب به خلیفه وقت *عمر بن عبدالعزیز*، از وی درخواستند تا مردم را بر مذهب واحد گرد آورد، اما او این امر را به مصلحت نیافت و با نامه‌هایی که به سرزمینهای مختلف ارسال داشت، اختلاف میان مذاهب بومی را به رسمیت شناخت.

[۲۶] دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۱۵۱.

در سالهای آغازین خلافت عباسی (بین ۱۳۶-۱۴۲ ق/ ۷۵۳-۷۵۹م) ابن‌مقفع، نویسنده نامدار ایرانی در رساله‌ای خطاب به خلیفه *منصور*، با اشاره به دامنه آشفته‌گیها در قضا، خلیفه را

در مسأله تعارض خبر و قیاس که اصحاب حدیث، حنفیان را به ترک اخبار نكوهش می‌کردند، اصولیان حنفی عموماً موضعی به وفق اخبار گرفته بودند؛ در ابن‌مین، ابوالحسن کرخی (د ۳۴۰ق/ ۹۵۱م) بر تقدم خبر نسبت به قیاس به طور مطلق تکیه ورزیده است و برخی دیگر ترجیح خبر را به وجود صفاتی چون فقاهت در شخصیت راویان، منوط دانسته‌اند. [۹۵] بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، کشف الاسرار، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸.

در باره اقوال صحابه، باید گفت که کرخی در موضعی نزدیکتر به شافعی، ضمن نفی وجوب تقلید از صحابیان، کاربرد اقوال ایشان در فقه را محدود به امور تعبیدی دانسته است که قیاس و رأی بدان راه ندارد، ولی برخی دیگر از اصولیان حنفی، چون ابوسعید بردعی به طور کلی بر لازم الاتباع بودن اقوال صحابه تأکید نموده‌اند. [۹۶] یزدوی، علی، اصول الفقه (در حاشیه کشف الاسرار)، ج ۳، ص ۲۱۷. [۹۷] سرخسی، محمد، اصول، ج ۲، ص ۱۰۵.

در آثار اصولی سده‌های ۴ و ۵ق/ ۱۰ و ۱۱م، از مهمترین مباحث پرتداول بحث از اجماع و به ویژه اقسام خاصی از آن، چون نظریه اجماع سکوتی است. در این باره بیشتر اصولیان حنفی در کنار شافعیان، توسعه دادن مفهوم اجماع و حجت شمردن اجماع سکوتی را پذیرا بوده‌اند، اما کسانی چون ابو عبدالله بصری از حنفیان معتزلی، اساساً اجماع بودن آن را منکر شده‌اند و گروهی چون ابوالحسن کرخی در کنار برخی شافعیان و معتزلین، با اتخاذ موضعی میانه، اجماع سکوتی را بدون آنکه آن را مصداق حقیقی اجماع شمارند، به عنوان حجتی شرعی پذیرفته‌اند. [۹۸] آمدی، علی، الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۴.

سرنجام، باید از مبحث استحسان یاد کرد که از اختلافات کهن میان حنفیان و شافعیان بوده است و با وجود گرایش به تفریب، وظیفه دفاع از آن به عنوان مشخصه‌ای نمادین برای فقه حنفی، بر دوش تمامی اصولیان حنفی سنگینی می‌کرده است. در چنین شرایطی، تنها راه دفاع از مشروعیت استحسان به نحوی که برای غیر حنفیان ناپذیرفتنی نباشد، موشکافی در تعریف اصطلاح بود؛ بر همین پایه است که برخی اصولیان حنفی با تعریف کردن استحسان به هر گونه عدول از قیاس به لحاظ صرافی شرعی، شامل عدول به قیاسی دقیق‌تر یا عدول به دلیلی منصوص [۹۹] سرخسی، محمد، المیسوط، ج ۱، ص ۱۴۵.

[۱۰۰] یزدوی، علی، اصول الفقه (در حاشیه کشف الاسرار)، ج ۴، ص ۳. راه انکار را بر مخالفان بستند و در نهایت، محققانی از سده‌های پسین را متقاعد ساختند که نزاع گذشتگان درباره استحسان، نزاعی لفظی بوده است. [۱۰۱] ابن حاجب، عثمان، منتهی الوصول، ج ۱، ص ۲۰۸. [۱۰۲] شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول، ج ۱، ص ۲۴۱. باید افزود که ابوبکر رازی، در تبیین اجتهاد الرأی حنفی آن را از سه معنا خارج ندانسته است: نخست قیاس شرعی، دیگر اجتهاد در موضوعاتی چون تعیین وقت و قیله، و سوم «استدلال به اصول».

[۱۰۳] شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول، ج ۱، ص ۲۵۰. [۱۰۴] ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۵.

در باره موضوع استحسان که در اصول سده‌های ۴ و ۵ق، زمینه مساعدی برای گسترش یافته بود، گفتنی است که این اصل به طور سنتی در محافل حنفیان از جایگاهی برخوردار نبوده، و رویارویی اصولیان حنفی با آن، نه برخوردی خلاق، بلکه واکنشی با هدف تحریر مسأله و محدود کردن کاربرد بوده است. از جمله، از متکلمان حنفی ابومنصور ماتریدی (د ۳۳۳ق/ ۹۴۵م) با اتخاذ موضعی خاص میان اصولیان، عمل به استحسان را تنها در صورت نیافتن دلیلی از کتاب و سنت، بر مکلف واجب می‌شمرد [۱۰۵] بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، کشف الاسرار، ج ۳، ص ۳۷۷-۳۷۸. و در جانب دیگر، اصولیانی حنفی، چون ابوزید دبوئی، بر آن بودند که استحسان نمی‌تواند برای اثبات حکمی مورد استناد قرار گیرد و تنها برای «دفع حکم» صلاحیت دارد. [۱۰۶] بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، کشف الاسرار، ج ۳، ص ۳۷۸.

از تألیفات صاحب‌نظران برجسته حنفی در این دوره، می‌توان [۱۰۷] حاجی خلیفه، کشف، ج ۱، ص ۱۵۷۳. [۱۰۸] نسفی، ابوالمعین، تبصرة الأدلة، ج ۱، ص ۳۵۹.

[۱۰۹] قاضی عبدالجبار، فضل الاعتزال، ج ۱، ص ۳۲۶. [۱۱۰] خوارزمی، ابوزید دیوسی، (د ۴۳۰ق/ ۱۰۳۹م) را نام برد. در نیمه دوم سده ۵ق نیز، [۱۱۱] به عنوان مختصری تعلیمی در اصول حنفی، و اصول سرخسی به عنوان اثری جامع نوشته‌های پیشین، از جایگاهی مهم برخوردارند.

← فراگیر شدن اصول فقه در میان مذاهب

سده‌های ۴ و ۵ق/ ۱۰ و ۱۱م را باید اوج بررسیمای اصولی در تاریخ فقه اسلامی ارزیابی کرد، چه تنوین علم اصول که از سده ۲ بلب آن گشوده شده بود، جز از سده ۴ صورت جدی و فراگیر به خود نگر فت. از سده ۴ق، دستکم در مشرق بلاد اسلامی، اصول فقه دیگر زمینه‌های اختصاصی برای برخی مذاهب نبود و به عنوان مقدمه‌ای ضروری بر دانش فقه مقبولیتی عام یافته بود. پیش از هر توضیح، باید به بخش آغازین [۱۱۲] خوارزمی (د ۳۸۷ق/ ۹۹۷م) اشاره کرد که به عنوان اثری جامع الاطراف در بلب علوم اسلامی، بخشی را نیز به فقه اختصاص داده، و در نخستین بلب از ابواب این علم، فصلی را در «اصول فقه» گشوده است. وی در این فصل، مذاهب گوناگون فقهی را به گرد بیرق اصول فقه انگاشته، و از ادله (به تعبیر مؤلف: اصول) ششگانه مورد بحث در محافل فقهی، سه دلیل کتاب و سنت و اجماع امت را محل اتفاق، و سه دلیل قیاس و استحسان و استصلاح را محل اختلاف مذاهب دانسته است.

[۱۱۳] خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، ج ۱، ص ۲۱-۲۳.

همچنین باید به برخورد ابوبکر ابهری (د ۳۷۵ق/ ۹۸۵م)، بزرگ مالکیان مشرق، با فقاهت هم‌مذهب خود در مغرب اشاره کرد که آنان را به سطحی بودن آموزشها و دور بودن از اصول نظری، نكوهش کرده است. [۱۱۴] ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۵، ص ۱۲۲.

در آثار اصولی این دوره، اشتراکی وسیع در شیوه طرح مباحث و تا حد قابل ملاحظه‌ای در موضع‌گیریها، میان مذاهب گوناگون دیده می‌شود. از نظر موضوعات مورد بحث در این آثار، باید گفت افزون بر تفصیل مباحث کهن در مبانی استدلال فقهی چون بحث در نحوه احتجاج به کتاب، اخبار و آثار، اجماع و نیز مباحث قیاس و استحسان، بحثهایی در مقام تحریر و تحدید برخی مبادی فقهی چون اقسام واجب، امر و نهی، و برخی مباحث لفظی مشتمل بر عام و خاص، مجمل و مفصل و حقیقت و مجاز جای داشته است. مباحث تحلیلی و استدلالی مربوط به خبر واحد از حجم گسترده‌ای برخوردار است و در ردیف آن، اجماع با گسترشی در مفهوم، بخش وسیعی از مباحث ادله را به خود اختصاص داده است. به عنوان نکته‌ای ویژه در بررسیهای مالکیان، باید به تقویت مبانی نظری قیاس اشاره کرد که گاه مالکیان صاحب‌حدیث را هم‌موضع تندروان صاحب رأی نهاده است؛ چنانکه از مالکیان عراق، ابوالفرج قاضی و ابوبکر ابهری در نظریه‌های مشترک، قیاس را در مقام تعارض، بر خبر واحد اولی شمرده‌اند.

[۱۱۵] ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۵، بیروت، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م.

در مقایسه باید به نظریه‌های بحث‌انگیز از ابوبکر باقلانی، متکلم و اصولی مالکی اشاره کرد که در تعریفی از قیاس، آن را عبارت از «حمل معلومی بر معلوم در اثبات حکمی بر

یاد کرد که از دیدگاهی، خود آثاری اصولیند. همین حرکت، زمینه لازم را فراهم ساخت تا در اواخر آن سده، وحید بیهیانی (د ۱۲۰۵/ق/۱۷۹۱م)، فقه مبتنی بر اصول را در محافل فقه امامی، جانی دوباره بخشد.
[۲۲۷] قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۳۶۹.

از اہم تألیفات در اصول فقه، در دوره پیش از وحید، باید حاشیه معالم از سلطان العلمای مازندرانی (د ۱۰۶۴/ق/۱۶۵۴م) و الوافیہ از فیاض تونی (د ۱۰۷۱/ق/۱۶۶۱م)، و در دوره پس از او، القوانین المحکمہ از میرزای قمی (د ۱۲۳۱/ق/۱۸۱۶م) و [۲۲۸] از محمد حسین اصفہانی (د ۱۲۵۴/ق/۱۸۳۸م) را بر شمرد که به‌ویژہ این دواثر، تا سدہ اخیر از کتب پر رواج در حوزه‌های علمی بوده‌اند.
[۲۲۸] قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، ج ۱، ص ۸-۹.

← مکتب اصولی شیخ انصاری

شیخ مرتضیٰ انصاری (د ۱۲۸۱/ق/۱۸۶۴م)، فقیہ توانایی که تعالیم اصولی او در یک و نیم سده اخیر بر آموزشهای محافل امامیه سایه افکنده است، در پرداخت نظریه خود، بدون درگیر شدن در مباحث گسترده معمول در آثار اصولی تا آن زمان، با شیوہای بدیع در مقدمه‌سازی، بحث خود را به دامنه‌های ویژه از مباحث اصولی، یعنی اصول عملیہ محدود ساخته است. اگرچہ کلیات مبحث اصول عملیہ، در اصول فقه پیش از شیخ نیز دیده می‌شود، اما آنچه به نظر یہ شیخ چہرہای متمایز می‌بخشد، زاویہ نگرش او در طرح بحث است کہ با شیوہای موجز و منطقی در مقدمه کتب فراند باز نموده شده است. شیخ انصاری در این کتب کہ منبع اصلی برای مطالعه مبانی و اندیشه‌های او در اصول فقه است، با نگرشی فلسفی، وضع مکلف متحیر را نسبت به مجموعه پیچیده فقه به تصویر کشیده، وقوف او بر تکلیف شرعی را به حصر عقلی، بر سه مرتبہ قطع، ظن یا شک دانسته است. شیخ بحث از قطع و ظن را به حد حاجت محدود کرده، و بخش اصلی کتب خود را به بررسی حالات شک اختصاص داده کہ جولانگاہ او در نظر پیموداری اصولی است. او در برخورد با موارد شک، دیگر بار با پایه نهادن حصر عقلی، دستگاہی مبتنی بر اصول عملیہ چهارگانه استصحاب، تخییر، برائت و اشتغال (یا احتیاط) را مطرح کرده کہ نحوه کنار هم نهادن آنها و طرح ریزی دستگاہی جامع و مانع برای رفع شکوک بر پایه این چهار اصل، از ویژگیهای اندیشه اصولی اوست.
در بر شماری مهم‌ترین نوشته‌ها در اصول فقه متأخر امامیه، پس از کتب فراند یا رسائل شیخ انصاری، باید بہ کتب الکفایہ از آخوند خراسانی (د ۱۳۲۹/ق/۱۹۱۱م) اشاره کرد کہ تألیف آن، گامی در راستای مکتب شیخ و در جهت توسعه اصول وی بوده است. شایسته یادآوری است کہ ترتیب متداول متون درسی اصول فقه در حوزه‌های کنونی امامیه، با ترتیب تاریخی تألیف این متون هماهنگی دارد و این هماهنگی بودن جایگاہ متون درسی با تحولات تاریخی علم اصول، جویندہ را در درک عمیق‌تر آموزشهای اصولی یاری می‌کند. در روند معمول آموزش، نخست آثار اقدم چون معالم شیخ حسن و قوانین میرزای قمی تدریس می‌شود و در مرحله‌های پیشرفته، فراند و کفایہ مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

← اصول فقه در محافل زیدیه

در بارہ فقه کهن زیدیه و روشهای اصولی آن، نخست باید سخن از زید بن علی (مق ۱۲۲/ق/۷۳۹م) از علمان اهل بیت (علیہ‌السلام) آغاز کرد کہ وی بر پایه روایتی مندرج در مسند زید - کہ ابوخالد واسطی در سند روایت آن جای دارد
[۲۲۹] مسند زید بن علی، بہ کوشش عبدالواسع بن یحیی واسعی، ج ۱، ص ۲۹۳، بیروت، ۱۹۶۶م.
- پس از کتب و سنت، «اجماع صالحان»، و در صورت یافت نشدن حکم، اجتهاد و قیاس از سوی «امام» و «قاضی مسلمین» را جزو ادلہ فقه دانسته است. این روایت با روایت مشابه رایج در کوفہ از تابعانی چون عماره بن عمیر و عامر شعبی بسیار نزدیک، و مضمون آن، دستور عمل فقیهان کوفہ در عصر زید بوده است.
در نیمہ نخست سدہ ۳ق/ ۹م، قاسم بن ابراهیم رسی (د ۲۴۶/ق/ ۸۶۰م) از ائمہ زیدی حجاز، شخصیتی برجستہ در تاریخ کلام و فقه زیدیه است؛ وی کہ در عقاید بہ اندیشه‌های معتزلہ گرایش داشت، در فقه و اصول نیز ظاہراً شیوہهایی نزدیک بہ معتزمان معتزلہ، چون جعفر بن مبشر را دنبال می‌کرد و مذہب قاسمیه منتسب بہو بود. اگرچہ در موازات نشر مذہب قاسم، احلسل خویشتی زیدیان نسبت بہ ابوحنیفہ، آنان را بہ ویژہ در محیط عراق بہ سوی نزدیک شدن بہ شیوہهای فقهی حنفی سوق می‌داد، اما در بارہ تأثیر این گرایش در حجاز در نیمہ نخست سدہ ۳ق نباید دچار اغراق شد و بہ ویژہ در سخن از شخص قاسم، نباید او را از گرایندگان بہ روشهای حنفی تلقی کرد کہ نقطہ مقابل روش متکلمان متقدم بوده است.
در نیمہ دوم سدہ ۳ق، نفوذ روزافزون روشهای اصولی حنفیان در محافل زیدیه از یکسو، و تجدید نظرهای اساسی معتزلیان در روشهای فقهی خود، مذہب قاسمی را نیز نیازمند تجدید نظری در اصول فقه ساخته بود و در پی همین اقتضا بود کہ مذہب ہادی ہادی جانشین آن شد. ہادی الی الحق، نوادہ قاسم رسی، با پایه نهادن عناصر اصلی مذہب قاسمی و بہر مگرفتن از روشهای اصولی حنفی، نظامی را در فقه زیدیه بنیاد نهاد کہ بہ مذہب ہادی شهرت یافته، و در نہایت بہ مذہب حنفی نزدیک گشته است. مذہب ہادی در طول سدہها، مذہب غالب بر آموزشهای فقهی زیدیه بوده، و بر محافل زیدی پس از ہادی الی الحق، تأثیری عمیق نہادہ است.
[۲۳۰] محمد ابوزہرہ، الامام زید، ج ۱، ص ۵۰۲- ۵۰۳، قاہرہ، ۱۹۵۹م.

در پی‌جویی از نوشته‌های اصولی، تا سدہ ۶ق، گرایشی بہ تنوین دیده نمی‌شود و از اندک نمونه‌ها باید بہ کتب [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] اشاره کرد کہ رسالہای در تأیید مبانی اصولی قیاس بوده است.
[۲۳۱] قاسم منصور بالله، الاعتصام، ج ۱، ص ۲۱، صنعا، ۴۰۸/ق/۱۹۸۷م.
در آغاز سدہ ۷ق/ ۱۳م، باید از اثری با عنوان [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] یاد کرد کہ نوشته‌های جامع در مباحث اصولی بوده، و در پی آن، تألیفاتی چون [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] و [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] توسط حسین بن بدرالدین (د ۶۶۲/ق/۱۲۶۴م) و [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] توسط عبدالله بن زید عنسی (۶۷۵ق) پدید آمدہ است.
[۲۳۲] شوکانی، محمد، اتحاف الاکابر (رسائل خمسہ اسانید)، ج ۱، ص ۷۰.
[۲۳۳] احمد شرف الدین، تاریخ الیمن الثقافی، ج ۴، ص ۲۵۶.
[۲۳۴] عبدالواسع واسعی، مقدمہ بر مسند زید بن علی (ہم)، ج ۱، ص ۲۶.
در سدہ ۹ق/ ۱۵م، همچون بسیاری زمینہ‌های دیگر، در اصول نیز ابن‌مرتضی احمد بن یحیی (د ۸۴۰/ق/۱۴۳۶م) تحولی ایجاد کرد و آثار متعددی در این علم، بہ ویژہ کتب مهم [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] را نوشت.
[۲۳۵] شوکانی، محمد، اتحاف الاکابر (رسائل خمسہ اسانید)، ج ۱، ص ۹۸.
[۲۳۶] احمد شرف الدین، تاریخ الیمن الثقافی، ج ۴، ص ۲۴۴- ۲۴۶.

در اصول زیدی پس از ابن مرتضی، برجستہترین جایگاہ از آن الکافل، نوشته محمد بن یحیی بہران (د ۹۵۷/ق/۱۵۵۰م) است (صنعا، ۱۴۱۱ق) کہ چند شرح مهم بر آن نوشته شده است و از جملہ رایج‌ترین این شروح، می‌توان شرح احمد بن محمد ابن لقمان (د ۱۰۲۹/ق/۱۶۲۰م)، چلپ شده در صنعا (۱۳۶۰/ق/۱۹۴۱م) و [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] از ابراهیم بن محمد مؤیدی (د ۱۰۸۳/ق/۱۶۷۲م) را بر شمرد.
[۲۳۷] احمد شرف الدین، تاریخ الیمن الثقافی، ج ۴، ص ۲۳۴.

در سدہ ۱۱ق/ ۱۷م، حسین بن قاسم از امامان زیدی، نوشته موجز اصولی خود، الغایہ را در اثری با [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳۴] [۲۳۵] [۲۳۶] [۲۳۷] [۲۳۸] [۲۳۹] [۲۴۰] [۲۴۱] [۲۴۲] [۲۴۳] [۲۴۴] [۲۴۵] [۲۴۶] [۲۴۷] [۲۴۸] [۲۴۹] [۲۵۰] شرح کرد
[۲۳۸] شوکانی، محمد، اتحاف الاکابر (رسائل خمسہ اسانید)، ج ۱، ص ۵۴.
[۲۳۹] شوکانی، محمد، اتحاف الاکابر (رسائل خمسہ اسانید)، ج ۱، ص ۷۳.

— اصول فقه نزد اباضیه

نقطه آغاز مذهب فقهی اباضی را باید تعالیم جابر بن زید (د ۱۰۳ق/ ۷۲۱م) تلقی کرد که از تابعان [بصره](#) و از شاگردان ابن عبّاس به شمار می‌آید و به سبب نقش تعیین کننده‌اش در شکل‌گیری فقه [اباضیه](#)، «□□□□□□ □□□□□□» نام گرفته است.

[۲۵۸] درجینی، احمد، طبقات المشائخ بالمغرب، ج ۲، ص ۲۰۵.

جابر آنگونه که در منابع رجالی از او یاد شده، فقهی با گرایش درایی است که از افتا گریزی ندارد و از جهت گوناگون در کنار صاحب رأیی چون [حسن بصری](#) قرار می‌گیرد

[۲۵۹] بغدادی، محمد بن سعد، الطبقات الکبیر، ج ۷، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

و با وجود نقی از او از زبن ابن عمر که در فتوا نباید از قرآن و سنت تجاوز کرد،

[۲۶۰] دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۵۹.

در نگرش اصولی خود، با فقدان کتب و سنت، به سبک مکیان و شاگردان حلقه ابن عبّاس، از رأی و قیاس پرهیز نداشته است.

[۲۶۱] یحیی بکوش، فقه جابر بن زید، ج ۱، ص ۶۹.

در نیمه اخیر سده ۸ق/ ۸م به گاهی که مباحث اصولی در محافل [دینی](#) درگرفته بود، [ربیع بن حبیب](#)، به عنوان امام وقت اباضیان و شخصیتی مؤثر در شکل‌گیری چارچوب اصلی فقه اباضی، بیشتر به گردآوری آثار توجه داشت و گویا به بحثهای اصولی تمایلی نشان نمی‌داد. در مقابل روش ربیع، در همان عصر صاحب‌نظراتی مخالف با موضع‌گیریهای او نیز وجود داشتند که در تاریخ اباضیه به عنوان جنللهایی منحرف شناخته شده‌اند و مکتب آنان دیر زمانی نیابیده است.

در رأس این مخالفان، باید از ابو عبدالله بن یزید فزاری نامی یاد کرد که در گزارشی، از مغلوبیت جناح خود در برابر اصحاب ربیع شکایت نموده است.

[۲۶۲] درجینی، احمد، طبقات المشائخ بالمغرب، ج ۲، ص ۴۴۷.

این احتمال که نام ضبط شده در نسخ کتب درجینی، تحریف نام «عبدالله بن یزید»، متکلم نامدار اباضی برخاسته از کوفه و چندی ساکن بغداد بوده باشد، احتمالی قابل تکیه است. حال با در نظر گرفتن اینکه محیط کوفه و بغداد در نیمه دوم سده ۲ق، کانون آموزشهای اصولی اصحاب رأی بوده، این فرضیه‌ای قابل تأمل است که در عراق، مکتبی اباضی در مقابل مکتب غالب ربیع به رهبری عبدالله بن یزید وجود داشته که نگرشی کلامی بر آموزشهای آن غالب بوده است. احتمالاً طرح برخی از مسائل مقمّی اصولی چون مسأله [مقدمه واجب](#) و [اجتماع امر و نهی](#) در عرصه اصول اباضی سده ۲ق

[۲۶۳] ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

از سوی همین مکتب صورت گرفته است.

[۲۶۴] یوسف ورجلانی، العدل و الانصاف، ج ۱، ص ۸۳.

در منابع اباضی متعدد به ربیع از سده ۳ق/ ۹م به بعد، [عبدالله بن یزید](#) در رأس مخالفان ربیع قرار گرفته است.

[۲۶۵] صلت ابوالمؤثر، «سیرة الی ابی جابر محمد بن جعفر»، ج ۱، ص ۲۰۹.

[۲۶۶] محمد کنذی، بیان الشرع، ج ۳، ص ۲۰.

در سده ۳ق، با وجود غالب بودن پیروان ربیع، هنوز فقه اباضی در حال شکل گرفتن بود و در واقع از سده ۴ق شکلی مدون، و با ثباتی نسبی یافت. فقه تدوین یافته اباضی در سده ۴ق، در مقایسه با مذاهب فقهی [اهل سنت](#)، به ویژه با مذهب مالک، قرابتی بسیار داشت و جز نمونه‌ای محدود از ظاهرگرایی به عنوان میراثی از فقه متقدم محکمه، از شذوذ نسبت به مذاهب اهل سنت دور بود. اباضیان اهل تدوین در این دوره، همچون مذاهب اصحاب حدیث متقدم و از آن جمله مالک، در روش فقهی خود تکیه بر منابع نقلی، به ویژه سنت را با کاربرد محدود رأی و قیاس الفت داده بودند و در این راه، گاه با مخالفت عالمانی روبه‌رو بودند که خود اهل تدوین جوامع فقهی نبودند و این ویژگی آنان، یادآور روش [اصحاب حدیث](#) متأخر در برخورد با فقه مدون می‌توانست بود.

[۲۶۷] محمد کنذی، بیان الشرع، ج ۳، ص ۶۳۱.

ابن جعفر (د ۲۸۱ق/ ۸۹۴م) که از کهن‌ترین جامع‌نویسان اباضی به شمار می‌آید، اگرچه در موضع‌گیری نظری در جامع خود، تنها بر دو دلیل کتب و سنت تکیه کرده است، اما بر پایه اشاراتی در همان اثر و در دیگر منابع اباضی، وی در دیدگاه کلی خود در برخورد با اصول فقه، دستگاه ادله چهارگانه (کتب، سنت، اجماع و رأی) را پذیرا بوده است.

[۲۶۸] داک، ج ۲، ص ۵۹۰ - ۵۹۱.

در نقطه مقابل او، عالم‌معاصرش ابوالمؤثر بهلاری، ضمن تأکید بر اینکه مستندات فقهی در سنت اباضیه به کتب و سنت و «آثار ائمه مسلمین (اباضیه)» منحصر است، ابن جعفر را در عمل به رأی، مفرط دانسته، و نکوهش کرده است. ادامه مسیر ابن جعفر، در □□□□□□ □□□□□□ ابن‌برکه بهلولی در اواخر همان سده دیده می‌شود که بخشی مفصل در مقدمه کتب را به مباحث اصول فقه، به شیوه‌ای نزدیک با آثار متداول اصولی اختصاص داده است. از ویژگیهای ابن‌برکه در دیدگاه اصولی باید به قول او در حجیت اقوال صحابه و قرار دادن قیاس در مرتبه‌ای پس از توقیف اشاره کرد.

[۲۶۹] داک، ج ۲، ص ۴۶۷.

از سده ۶ق/ ۱۲م، با رونق گرفتن مطالعات کلامی - اصولی در محافل اباضی مغرب، تألیف آثاری مستقل در علم اصول اباضی تحقق یافت که نخستین نمونه شناخته آن، □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ از تبغورین بن عیسی، عالم نفوسی در نیمه دوم سده ۵ق بود.

[۲۷۰] سالم جارتی، العقود الفضیة، ج ۱، ص ۲۸۰.

در همین راستا، عالم نامدار مغرب در نیمه دوم سده ۶ق، ابو یعقوب ورجلانی کتب ماندنی □□□□□□ □□□□□□ را در اصول فقه نگاشت که اهم آثار اصولی در سده‌های بعد، شرح و تلخیصهایی از آن بوده است.

[۲۷۱] احمد شملخی، السیر، ج ۱، ص ۲۵.

[۲۷۲] احمد شملخی، السیر، ج ۱، ص ۳۴.

از جمله می‌توان به شرحی از ابوالقاسم برادی در سده ۹ق/ ۱۵م

[۲۷۳] احمد شملخی، السیر، ج ۲، ص ۲۱۰.

و تلخیصی از احمد بن سعید شملخی (د ۹۲۸ق/ ۱۵۲۲م) اشاره کرد.

[۲۷۴] سالم جارتی، العقود الفضیة، ج ۱، ص ۲۸۰.

در [عمان](#) از آثار مستقل اصولی در سده‌های پیش‌تر باید از □□□□□□ □□□□□□ [عثمان بن عبدالله اصم](#) یاد کرد

[۲۷۵] سالم جارتی، العقود الفضیة، ج ۱، ص ۲۸۰.

و از آثار جدیدتر، □□□□□□ □□□□□□، نوشته خلفن بن جمیل سیابی (عمان، ۱۹۸۲م) را برشمرد.

- (۱) محمدکاظم آخوند خراسانی، کفایة الاصول، قم، ۱۴۰۹ق.
- (۲) علی آمدی، الاحکام، به کوشش ابراهیم عجوز، بیروت، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.
- (۳) عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۹ق/ ۱۹۵۹م.
- (۴) عبدالله ابن ابی شیبیه، المصنف، بمبئی، ۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م.
- (۵) محمد ابن ادریس، السرائر، تهران، ۲۷۰ق.
- (۶) عبدالله ابن یرک، الجامع، به کوشش عیسی یحیی بارونی، مسقط، ۱۳۹۱ق/ ۱۹۷۱م.
- (۷) احمد ابن تیمیه، «نقد مراتب الاجماع»، همراه مراتب الاجماع ابن حزم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- (۸) محمد ابن جعفر، الجامع، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۸۱م.
- (۹) عثمان ابن حجاب، منتهی الوصول، بیروت، ۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.
- (۱۰) علی ابن حزم، الاحکام، بیروت، ۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م.
- (۱۱) حمزه ابن زهره، «غنیة النزوح»، الجوامع الفقهیة، تهران، ۳۷۶ق.
- (۱۲) محمد ابن سعد، کتب الطبقات الکبیر، به کوشش زاحاو و دیگران، لیدن، ۱۹۰۴-۱۹۱۵م.
- (۱۳) فضل ابن شاذان، الايضاح، بیروت، ۴۰۲ق/ ۱۹۸۲م.
- (۱۴) محمد ابن شهر آشوب، معالم العلماء، نجف، ۳۸۰ق/ ۱۹۶۱م.
- (۱۵) علی ابن طابوس، «رسالة فی عدم مضایقة الفوائت»، به کوشش محمد علی طباطبایی مراغی، تراثنا، ۱۴۰۷ق.
- (۱۶) علی ابن طابوس، کشف المحجبة، نجف، ۳۷۰ق/ ۱۹۵۰م.
- (۱۷) محمد ابن قیبه، «نقض الاشهاد»، ضمن کمال الدین، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۴۰۵ق.
- (۱۸) عبدالله ابن مقفع، «رسالة فی الصحابة»، آثار ابن المقفع، بیروت، ۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م.
- (۱۹) محمود ابن ملاحمی، المعتمد، به کوشش مکرموت و مادلونگ، لندن، ۱۹۹۱م.
- (۲۰) ابن ندیم، الفهرست.
- (۲۱) ابراهیم ابواسحاق شیرازی، التنصرة، به کوشش محسن هیتو، دمشق، ۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- (۲۲) ابراهیم ابواسحاق شیرازی، اللمع، به کوشش محمد بدرالدین نعسانی، بیروت، ۱۹۸۸م.
- (۲۳) ابوالحسن بصری، محمد، المعتمد، به کوشش محمد حمیدالله و دیگران، دمشق، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.
- (۲۴) محمد ابوزهره، الامام زید، قاهره، ۱۹۵۹م.
- (۲۵) صلت ابوالموثر، «سیرة الی ابی جابر محمد بن جعفر»، السیر و الجوابات، به کوشش سیده اسماعیل کاشف، مسقط، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م.
- (۲۶) یعقوب ابویوسف، الرد علی سیر الازاعی، به کوشش ابوالوفا افغانی، قاهره، ۳۵۷ق.
- (۲۷) محمود ارموی، التحصیل من الموصول، به کوشش عبدالحمید علی ابوزینه، بیروت، ۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
- (۲۸) ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، به کوشش ریتر، ویسبلن، ۱۹۸۰م.
- (۲۹) محمد امین استرآبادی، الفوائد المدنیة، چ سنگی، ۳۲۱ق.
- (۳۰) محمد بخاری، صحیح، با حاشیه سندی، قاهره، ۲۵۷ق.
- (۳۱) عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، به کوشش مجتاهد کوثری، قاهره، ۳۶۷ق/ ۱۹۴۸م.
- (۳۲) یحیی بکوش، فقه جابر بن زید، بیروت، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م.
- (۳۳) احمد پلکنجی، الاراء الفقهیة و الاصولیة للشریف الرضی، تهران، ۱۴۰۶ق.
- (۳۴) احمد پلکنجی، «تحلیلی درباره دادههای آثار شیخ مفید درباره خوارج»، مجموعه مقالات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۴۱۳ق، شم ۶۷.
- (۳۵) احمد پلکنجی، «بگرایشهای فقه امامیه در سدههای ۲ و ۳ق»، نامه فرهنگستان، تهران، ۳۷۵ش، شم ۴.
- (۳۶) علی پزدوی، «اصول الفقه»، در حاشیه کشف الاسرار (هم، علاءالدین بخاری).
- (۳۷) «تفسیر»، منسوب به نعمانی، ضمن بحار الانوار، بیروت، ۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- (۳۸) احمد جصاص، احکام القرآن، بیروت، ۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.
- (۳۹) عبدالملک جوینی، الورقات، به کوشش حسنزاده، تهران، ۱۳۶۸ش.
- (۴۰) حاجی خلیفه، کشف.
- (۴۱) سالم حارثی، العقود الفضیة، مسقط، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- (۴۲) احمد خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، قاهره، ۳۴۹ق.
- (۴۳) محمد خوارزمی، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۵م.
- (۴۴) عبدالرحیم خیاط، الانتصار، به کوشش نبیرگ، بیروت، ۱۹۸۷-۱۹۸۸م.
- (۴۵) عبدالله دارمی، سنن، دمشق، ۳۴۹ق.
- (۴۶) احمد درجینی، طبقات المشائخ بالمغرب، به کوشش ابراهیم طلالی، قسنطنیه، ۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴م.
- (۴۷) «زیادات اوائل المقالات»، منسوب به شیخ مفید، همراه اوائل (هم، مفید).
- (۴۸) محمد سرخسی، اصول، به کوشش ابوالوفا افغانی، حیدرآباد دکن، ۳۷۲ق.
- (۴۹) محمد سرخسی، المبسوط، قاهره، مطبعة الاستقامة.
- (۵۰) علی سید مرتضی، الانتصار، نجف، ۱۳۹۱ق/ ۱۹۷۱م.
- (۵۱) علی سید مرتضی، «جوابات المسائل التبتانیة»، «جوابات المسائل الرسیة الاولى»، «الحدود و الحقائق»، رسائل الشریف المرتضی، به کوشش احمد حسینی، قم، ۴۰۵ق.
- (۵۲) علی سید مرتضی، الذریعة الی اصول الشریعة، به کوشش ابوالقاسم گرجی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- (۵۳) علی سید مرتضی، رسائل، (هم، «جوابات»).
- (۵۴) علی سید مرتضی، الشافی فی الامامة، به کوشش عبدالزهره حسینی خطیب، تهران، ۴۱۰ق.
- (۵۵) محمد شافعی، الام، بولاق، ۱۳۲۱-۱۳۲۶ق.
- (۵۶) محمد شافعی، الرسالة، به کوشش احمد محمد شاکر، قاهره، ۱۳۵۸ق/ ۱۹۳۹م.
- (۵۷) داک.
- (۵۸) احمد شرفالدین، تاریخ الیمن الثقافی، قاهره، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م.
- (۵۹) احمد شملخی، السیر، به کوشش احمد بن سعود سیابی، مسقط، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م.
- (۶۰) محمد شوکانی، «اتحاف الاکابر»، رسائل خمسة اسانید، حیدرآباد دکن، ۳۲۸ق/ ۱۹۱۰م.
- (۶۱) محمد شوکانی، ارشاد الفحول، قاهره، مکتبة مصطفى البابی الحلبي.
- (۶۲) محمد شهید اول، ذکر الشیعة، چ سنگی، ۲۷۲ق.
- (۶۳) زین الدین شهید ثانی، «اجازة للشیخ حسین بن عبدالصمد»، ضمن بحار الانوار مجلسی، بیروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- (۶۴) اسعد شیخ الاسلامی، «شرح حال، آثار و آراء باقلانی»، مقالات و بررسیها، ۱۳۵۲ش، شم ۱۳-۱۶.
- (۶۵) محمدحسین صاحب فصول، الفصول الغرویة، چ سنگی، ایران.
- (۶۶) عبدالعزیز طباطبایی، مکتبة العلامة الحلبي، قم، ۴۱۶ق.
- (۶۷) محمد طوسی، الخلاف، تهران، ۳۷۷ق.
- (۶۸) محمد طوسی، عدة الاصول، تهران، ۱۳۱۷ق.

- (٦٩) محمد طوسي، الفهرست، به كوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، كتابخانه مرتضويه.
- (٧٠) محمد عبادي، طبقات الفقهاء الشافعية، به كوشش بوستا ويستنام، لينن، ١٩٦٤م.
- (٧١) عبدالقادر قرشي، الجواهر المضية، حيدرآباد دكن، ٣٣٢ق.
- (٧٢) عبدالعزيز علاءالدين بخاري، كشف الاسرار، استانبول، ٣٠٨ق.
- (٧٣) حسن علامه حلي، «الاجازة الكبيرة»، ضمن بحار الانوار، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- (٧٤) حسن علامه حلي، اجوبة المسائل المهنية، قم، ١٤٠١ق.
- (٧٥) حسن علامه حلي، مبادئ الوصول، به كوشش عبدالحسن محمدعلي بقال، نجف، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
- (٧٦) محمد غزالي، المستصفي، بولاق، ١٣٢٢-١٣٢٤ق.
- (٧٧) محمد غزالي، المنحول، به كوشش محمد حسن هيتو، دمشق، ١٤٠٠ق/١٩٨٠م.
- (٧٨) فهرست المخطوطات، دارالكتب المصرية، قاهره، ٣٧٥ق/١٩٥٦م، مصطلح الحديث.
- (٧٩) قاضي عبدالجبار، «فضل الاعتزال»، فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، به كوشش فواد سيد، تونس، ٣٩٣ق/١٩٧٤م.
- (٨٠) قاضي عبدالجبار، المغني، بخش الشرعيت، قاهره، ١٣٨٢ق/١٩٦٣م.
- (٨١) محفوظ كلوداني، التمهيد، به كوشش محمد بن علي بن ابراهيم، مکه، ١٤٠٦ق/١٩٨٥م.
- (٨٢) كليني، محمد، الكافي، به كوشش علي اكبر غفاري، تهران، ١٣٩١ق.
- (٨٣) اعجاز حسين كنتوري، كشف الحجب و الاستار، كلكته، ١٣٣٠ق.
- (٨٤) محمد كندی، بيان الشرع، قاهره، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
- (٨٥) جعفر محقق حلي، معارج الاصول، به كوشش محمد حسين رضوي، قم، ١٤٠٣ق.
- (٨٦) جعفر محقق حلي، المعبر، ايران، ٣١٨ق.
- (٨٧) محمد بن حسن شيباني، الاصل، به كوشش ابوالوفا افغاني، حيدرآباد دكن، ٣٩١ق/١٩٧١م.
- (٨٨) مسند زيد بن علي، به كوشش عبدالواسع بن يحيى واسعي، بيروت، ١٩٦٦م.
- (٨٩) محمد مفيد، «اجوبة المسائل السروية»، عدة رسائل، قم، كتابخانه مفيد.
- (٩٠) محمد مفيد، اوائل المقالات، به كوشش زنجاني و واعظ چرندي، تبريز، ١٣٧١ق.
- (٩١) محمد مفيد، التنكرة، قم، ١٤١٣ق.
- (٩٢) محمد مفيد، الجمل، قم، ١٤١٣ق.
- (٩٣) محمد مفيد، «المسائل الصاغانية»، عدة رسائل، قم، كتابخانه مفيد.
- (٩٤) محمد مفيد، مسائل العويص، قم، ١٤١٣ق.
- (٩٥) موفق مكي، مناقب ابي حنيفة، حيدرآباد دكن، ١٣٢١ق.
- (٩٦) علي منتجب الدين، فهرست، به كوشش عبدالعزيز طباطبائي، قم، ١٤٠٤ق.
- (٩٧) قاسم منصور بالله، الاعتصام، صنعاء، ١٤٠٨ق/١٩٨٧م.
- (٩٨) ابوالقاسم ميرزاي قمي، قوانين الاصول، ايران، ١٣٠٣ق.
- (٩٩) احمد نجاشي، رجال، به كوشش موسى شيبيري زنجاني، قم، ١٤٠٧ق.
- (١٠٠) احمد نسائي، سنن، قاهره، ١٣٤٨ق.
- (١٠١) ابوالمعين نسفي، تبصرة الادلة، به كوشش كلود سلامه، دمشق، ١٩٩٠م.
- (١٠٢) عبدالواسع واسعي، مقدمه بر مسند زيد بن علي (هم).
- (١٠٣) يوسف ورجلاني، العدل و الانصاف، مسقط، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
- (١٠٤) ياقوت حموي، معجم الادباء.

پانویس

١. [↑](#) [آخوند خر اساني، محمد كاظم، كفاية الاصول، ص ٩.](#)
٢. [↑](#) [نائيني، محمد حسين، فوائد الاصول، ج ١، ص ١٩.](#)
٣. [↑](#) [حلي، جعفر بن حسن، معارج الاصول، ص ٤٧.](#)
٤. [↑](#) [اصفهانى، محمد حسين، الفصول الغروية فى الاصول الفقهية، ص ١.](#)
٥. [↑](#) [اصول الفقه، ابو زهره، محمد، ص ٥.](#)
٦. [↑](#) [صدر، محمد باقر، بحوث فى علم الاصول، ج ١، ص ٣١.](#)
٧. [↑](#) [خوارزمي، محمد، مفاتيح العلوم، ج ١، ص ٢١-٢٣.](#)
٨. [↑](#) [مفيد، محمد بن محمد، التنكرة، ج ١، ص ٢٧-٢٨.](#)
٩. [↑](#) [غزالي، محمد بن محمد، المستصفي، ج ١، ص ٤-٥.](#)
١٠. [↑](#) [شريف مرتضى، علي بن حسين، الذريعة الى اصول الشريعة، ج ١، ص ٧.](#)
١١. [↑](#) [حسيني، احمد، رسائل الشريف المرتضى، ج ١، ص ٢٦٢.](#)
١٢. [↑](#) [غزالي، محمد بن محمد، المستصفي، ج ١، ص ٥.](#)
١٣. [↑](#) [حلي، جعفر بن حسن، معارج الاصول، ج ١، ص ٤٧.](#)
١٤. [↑](#) [قمي، ابوالقاسم، قوانين الاصول، ج ١، ص ٥.](#)
١٥. [↑](#) [آخوند خر اساني، محمد كاظم، كفاية الاصول، ج ١، ص ٩.](#)
١٦. [↑](#) [آخوند خر اساني، محمد كاظم، كفاية الاصول، ج ١، ص ٩.](#)
١٧. [↑](#) [دارمي، عبدالله، سنن، ج ١، ص ١٤٥.](#)
١٨. [↑](#) [كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ٢، ص ٢٨.](#)
١٩. [↑](#) [كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ١، ص ٦٢-٦٤.](#)
٢٠. [↑](#) [بغدادى، محمد بن سعد، الطبقات الكبير، ج ٧، ص ١٤٤.](#)
٢١. [↑](#) [دارمي، عبدالله، سنن، ج ١، ص ٤٨-٤٩.](#)
٢٢. [↑](#) [دارمي، عبدالله، سنن، ج ١، ص ٥٨.](#)
٢٣. [↑](#) [نسائي، احمد، سنن، ج ٨، ص ٢٣٠-٢٣١.](#)

٢٤. [↑ دارمي، عبدالله، سنن، ج١، ص٥٩-٦١.](#)
٢٥. [↑ عبدالله بن ابي شيبة، المصنف، ج٧.](#)
٢٦. [↑ دارمي، عبدالله، سنن، ج١، ص١٥١.](#)
٢٧. [↑ عبدالله بن مقفع، رسالة في الصحابة، ج١، ص١٢٥-١٢٦.](#)
٢٨. [↑ خطيب بغدادي، احمد بن علي، تاريخ بغداد، ج١٤، ص٢٤٥-٢٤٦.](#)
٢٩. [↑ موفق مكي، مناقب ابي حنيفة، ج٢، ص٢٤٥.](#)
٣٠. [↑ يعقوب ابو يوسف، الرد على سير الازاعي، ج١، ص٤٧-٤٨.](#)
٣١. [↑ يعقوب ابو يوسف، الرد على سير الازاعي، ج١، ص٥٠-٥١.](#)
٣٢. [↑ يعقوب ابو يوسف، الرد على سير الازاعي، ج١، ص٢١.](#)
٣٣. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٥٨.](#)
٣٤. [↑ يعقوب ابو يوسف، الرد على سير الازاعي، ج١، ص٢١.](#)
٣٥. [↑ شيباني، محمد بن حسن، الاصل، ج٣، ص٤٨-١٦٦.](#)
٣٦. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٥٨.](#)
٣٧. [↑ سرخسي، محمد، اصول، ج١، ص٢٥.](#)
٣٨. [↑ سرخسي، محمد، اصول، ج١، ص٢٩٣.](#)
٣٩. [↑ سرخسي، محمد، اصول، ج١، ص٣٠٤-٣٠٥.](#)
٤٠. [↑ بخاري، عبدالعزيز علاء الدين، كشف الاسرار، ج٣، ص٢٢٩.](#)
٤١. [↑ شافعي، محمد بن ادريس، الرسالة، ج١، ص٧٣.](#)
٤٢. [↑ شافعي، محمد بن ادريس، الرسالة، ج١، ص٥٩٦-٥٩٨.](#)
٤٣. [↑ شافعي، محمد بن ادريس، الرسالة، ج١، ص٥٩٨-٥٩٩.](#)
٤٤. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٦٤.](#)
٤٥. [↑ شافعي، محمد بن ادريس، الام، ج٧، ص٢٦٧-٢٦٧.](#)
٤٦. [↑ قاضي عبدالجبار، فضل الاعتزال، ج١، ص٢٣٤.](#)
٤٧. [↑ قاضي عبدالجبار، فضل الاعتزال، ج١، ص٢٣٦.](#)
٤٨. [↑ رازي، محمد بن قبه، نقض الاشهاد، ج١، ص١٢٠.](#)
٤٩. [↑ رازي، محمد بن قبه، نقض الاشهاد، ج١، ص١٢٢.](#)
٥٠. [↑ رازي، محمد بن قبه، نقض الاشهاد، ج١، ص١٢٥.](#)
٥١. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص١٨٥.](#)
٥٢. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٠٧.](#)
٥٣. [↑ ابن ابي الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغة، ج١، ص٢٠.](#)
٥٤. [↑ ابن ابي الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغة، ج١، ص٣١.](#)
٥٥. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٠٨.](#)
٥٦. [↑ ابن ابي الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغة، ج١، ص٢٦٧.](#)
٥٧. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص٨٠.](#)
٥٨. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٦٧.](#)
٥٩. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص١٠٣.](#)
٦٠. [↑ بغدادي، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، ص٨٠.](#)
٦١. [↑ بغدادي، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، ص١٠٨.](#)
٦٢. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص٩٣.](#)
٦٣. [↑ ارموي، محمود، التحصيل من المحصول، ج٢، ص٧٥.](#)
٦٤. [↑ قرشي، عبدالقادر، الجواهر المضية، ج١، ص٢٧١.](#)
٦٥. [↑ بغدادي، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، ص١٠٨.](#)
٦٦. [↑ فهرست المخطوطات، ج١، ص٢٧٣.](#)
٦٧. [↑ فهرست المخطوطات، ج١، ص٢٧٣.](#)
٦٨. [↑ عبادي، محمد، طبقت الفقهاء الشافعية، ج١، ص٣٦.](#)
٦٩. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٢١.](#)
٧٠. [↑ عبادي، محمد، طبقت الفقهاء الشافعية، ج١، ص٢٢٢.](#)
٧١. [↑ عبادي، محمد، طبقت الفقهاء الشافعية، ج١، ص٢٢٥.](#)
٧٢. [↑ عبادي، محمد، طبقت الفقهاء الشافعية، ج١، ص٢١٧.](#)
٧٣. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص٧٨.](#)
٧٤. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص٧٩.](#)
٧٥. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص٩٨.](#)
٧٦. [↑ خياط عبدالرحيم، الانتصار، ج١، ص١٠٨.](#)
٧٧. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٢١.](#)
٧٨. [↑ شيرازي، ابراهيم، التنصرة، ج١، ص١٧٨-١٧٩.](#)
٧٩. [↑ طوسي، محمد بن حسن، الخلافة، ج١، ص٦٠.](#)
٨٠. [↑ ابن نديم، الفهرست، ج١، ص٢٧١-٢٧٢.](#)

۸۱. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۲.](#)
۸۲. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۶.](#)
۸۳. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۹۱.](#)
۸۴. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۲.](#)
۸۵. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۹۲.](#)
۸۶. [↑ ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۴، ص ۵۷۴.](#)
۸۷. [↑ ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۴، ص ۵۳۸.](#)
۸۸. [↑ شیرازی، ابراهیم، التبصرة، ج ۱، ص ۳۷۲.](#)
۸۹. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۳.](#)
۹۰. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۰.](#)
۹۱. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۷.](#)
۹۲. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۹.](#)
۹۳. [↑ بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، كشف الاسرار، ج ۵، ص ۹۴.](#)
۹۴. [↑ بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، كشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۹۴.](#)
۹۵. [↑ بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، كشف الاسرار، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸.](#)
۹۶. [↑ یزدوی، علی، اصول الفقه \(در حاشیه كشف الاسرار\)، ج ۳، ص ۲۱۷.](#)
۹۷. [↑ سرخسی، محمد، اصول، ج ۲، ص ۱۰۵.](#)
۹۸. [↑ آمدی، علی، الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۴.](#)
۹۹. [↑ سرخسی، محمد، المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۵.](#)
۱۰۰. [↑ یزدوی، علی، اصول الفقه \(در حاشیه كشف الاسرار\)، ج ۴، ص ۳.](#)
۱۰۱. [↑ ابن حجب، عثمان، منتهی الوصول، ج ۱، ص ۲۰۸.](#)
۱۰۲. [↑ شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول، ج ۱، ص ۲۴۱.](#)
۱۰۳. [↑ شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول، ج ۱، ص ۲۵۰.](#)
۱۰۴. [↑ ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۵.](#)
۱۰۵. [↑ بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، كشف الاسرار، ج ۳، ص ۳۷۷-۳۷۸.](#)
۱۰۶. [↑ بخاری، عبدالعزیز علاءالدین، كشف الاسرار، ج ۳، ص ۳۷۸.](#)
۱۰۷. [↑ حاجی خلیفه، كشف، ج ۱، ص ۱۵۷۳.](#)
۱۰۸. [↑ نسفی، ابوالمعین، تبصرة الأدلة، ج ۱، ص ۳۵۹.](#)
۱۰۹. [↑ قاضی عبدالجبار، فضل الاعتزال، ج ۱، ص ۳۲۶.](#)
۱۱۰. [↑ خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، ج ۱، ص ۲۱-۲۳.](#)
۱۱۱. [↑ ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۵، ص ۱۲۲.](#)
۱۱۲. [↑ ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۵، بیروت، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م.](#)
۱۱۳. [↑ شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول، ج ۱، ص ۱۹۸.](#)
۱۱۴. [↑ شیخ الاسلامی، اسعد، شرح حال آثار و آراء باقلانی، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۶.](#)
۱۱۵. [↑ شیرازی، ابراهیم، التبصرة، ص ۵۲۹.](#)
۱۱۶. [↑ شیرازی، ابراهیم، اللمع، ص ۱۱۶.](#)
۱۱۷. [↑ جوبینی، عبدالملک، الورقت، ج ۱، ص ۵۰.](#)
۱۱۸. [↑ کلودانی، محفوظ، التمهید، ج ۴، ص ۲۵۱-۲۵۲.](#)
۱۱۹. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۷.](#)
۱۲۰. [↑ حاجی خلیفه، كشف، ج ۱، ص ۲۴۲.](#)
۱۲۱. [↑ حاجی خلیفه، كشف، ج ۲، ص ۱۳۵۷.](#)
۱۲۲. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۹.](#)
۱۲۳. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۵۳.](#)
۱۲۴. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۱.](#)
۱۲۵. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۹۲.](#)
۱۲۶. [↑ قاضی عبدالجبار، المغنی، ج ۱، ص ۱۷۱.](#)
۱۲۷. [↑ قاضی عبدالجبار، المغنی، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۸.](#)
۱۲۸. [↑ بصری، محمد، المعتمد، ج ۲، ص ۴۶۷.](#)
۱۲۹. [↑ بصری، محمد، المعتمد، ج ۲، ص ۵۳۳.](#)
۱۳۰. [↑ قاضی عبدالجبار، المغنی، ج ۱، ص ۱۰۲.](#)
۱۳۱. [↑ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، معالم العلماء، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۶.](#)
۱۳۲. [↑ حاجی خلیفه، كشف، ج ۲، ص ۱۶۱۵-۱۶۱۶.](#)
۱۳۳. [↑ ابن تیمیه، احمد، نقد مراتب الاجماع، ج ۱، ص ۱۰-۱۱.](#)
۱۳۴. [↑ احمد پاکتچی، «گرایشهای فقه امامیه در سدههای ۲ و ۳ق»، ج ۱، ص ۱۵-۱۶، نامه فرهنگستان، تهران، ۱۳۷۵ش، شم ۴.](#)
۱۳۵. [↑ نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۲۲۰.](#)
۱۳۶. [↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۲۴.](#)
۱۳۷. [↑ نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۴۳۳.](#)

۱۳۸. [ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۷۶](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۳۹. [محمد طوسی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۸۱](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۴۰. [احمد پاکتچی، «گرایشهای فقه امامیه در سدههای ۲ و ۳»، ج ۱، ص ۱۸](#)، نامه فرهنگستان، تهران، ۱۳۷۵ش، شم ۴.
۱۴۱. [احمد پاکتچی، «گرایشهای فقه امامیه در سدههای ۲ و ۳»، ج ۱، ص ۱۸-۱۹](#)، نامه فرهنگستان، تهران، ۱۳۷۵ش، شم ۴.
۱۴۲. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۲۲۰](#).
۱۴۳. [محمد طوسی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۷۵](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۴۴. [«تفسیر»، ص ۳، منسوب به نعمانی، ضمن بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.](#)
۱۴۵. [«تفسیر»، ص ۹۷، منسوب به نعمانی، ضمن بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.](#)
۱۴۶. [«تفسیر»، ص ۲۵-۳۰، منسوب به نعمانی، ضمن بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.](#)
۱۴۷. [علی سید مرتضی، الشافی فی الامامة، ج ۱، ص ۷۱](#)، به کوشش عبدالرزاق حسینی خطیب، تهران، ۱۴۱۰ق.
۱۴۸. [محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۷۱-۷۲](#)، به کوشش زنجانی و واعظ چرندابی، تبریز، ۱۳۷۱ق.
۱۴۹. [محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۹۶-۹۸](#)، به کوشش زنجانی و واعظ چرندابی، تبریز، ۱۳۷۱ق.
۱۵۰. [ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۲۵](#).
۱۵۱. [محمد طوسی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۳](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۵۲. [ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۲۵](#).
۱۵۳. [محمد طوسی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۳](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۵۴. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۶۳](#).
۱۵۵. [محمد طوسی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۷۹](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۵۶. [محمد طوسی، الفهرست، ج ۱، ص ۱۹۰](#)، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه.
۱۵۷. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۲۲۰](#).
۱۵۸. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۴۴۲](#).
۱۵۹. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۲۶۶](#).
۱۶۰. [رازى، محمد بن قبه، نقض الأشهاد، ج ۱، ص ۹۹](#).
۱۶۱. [رازى، محمد بن قبه، نقض الأشهاد، ج ۱، ص ۱۰۹](#).
۱۶۲. [رازى، محمد بن قبه، نقض الأشهاد، ج ۱، ص ۱۱۳](#).
۱۶۳. [رازى، محمد بن قبه، نقض الأشهاد، ج ۱، ص ۱۱۰](#).
۱۶۴. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۳۸۸](#).
۱۶۵. [شريف مرتضى، على بن حسين، الانتصار، ج ۱، ص ۲۳۸](#).
۱۶۶. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۸](#).
۱۶۷. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۸](#).
۱۶۸. [محمد مفید، «أجوبة المسائل السروية»، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳](#)، عده رسائل، قم، کتابخانه مفید.
۱۶۹. [محمد مفید، «المسائل الصاغانية»، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱](#)، عده رسائل، قم، کتابخانه مفید.
۱۷۰. [محمد مفید، «المسائل الصاغانية»، ج ۱، ص ۲۵۰](#)، عده رسائل، قم، کتابخانه مفید.
۱۷۱. [احمد پاکتچی، الاراء الفقهية و الاصولية للشريف الرضى، ج ۱، ص ۹](#)، تهران، ۱۴۰۶ق.
۱۷۲. [مفيد، محمد بن محمد، التنكرة، ج ۱، ص ۴۴](#).
۱۷۳. [شريف مرتضى، على بن حسين، الذريعة الى اصول الشريعة، ج ۲، ص ۵۱۷](#).
۱۷۴. [محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۱۳۹](#)، به کوشش زنجانی و واعظ چرندابی، تبریز، ۱۳۷۱ق.
۱۷۵. [محمد مفید، «أجوبة المسائل السروية»، ج ۱، ص ۷۴](#)، عده رسائل، قم، کتابخانه مفید.
۱۷۶. [شريف مرتضى، على بن حسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۱۶](#).
۱۷۷. [محمد مفید، مسائل العویص، ج ۱، ص ۲۳](#)، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۷۸. [محمد مفید، مسائل العویص، ج ۱، ص ۲۴](#)، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۷۹. [محمد مفید، اوائل المقالات، ج ۱، ص ۱۲۱](#)، به کوشش زنجانی و واعظ چرندابی، تبریز، ۱۳۷۱ق.
۱۸۰. [شريف مرتضى، على بن حسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۲، ص ۳۶۶](#).
۱۸۱. [شريف مرتضى، على بن حسين، الانتصار، ج ۱، ص ۲۷-۲۸](#).
۱۸۲. [شريف مرتضى، على بن حسين، الانتصار، ج ۱، ص ۸۱](#).
۱۸۳. [محمد طوسی، محمد بن حسن، عده الاصول، ج ۱، ص ۵-۶](#).
۱۸۴. [نجاشی، احمد، الرجال، ج ۱، ص ۴۰۲](#).
۱۸۵. [شريف مرتضى، على بن حسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۷-۹۶](#).
۱۸۶. [شريف مرتضى، على بن حسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۳، ص ۲۰۱-۲۰۵](#).
۱۸۷. [شريف مرتضى، على بن حسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۳، ص ۲۶۹-۲۷۲](#).
۱۸۸. [شريف مرتضى، على بن حسين، رسائل الشريف المرتضى، ج ۳، ص ۳۰۹-۳۱۳](#).
۱۸۹. [مفيد، محمد بن محمد، التنكرة، ج ۱، ص ۲۸](#).
۱۹۰. [محمد طوسی، محمد بن حسن، عده الاصول، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۰](#).
۱۹۱. [محمد طوسی، محمد بن حسن، عده الاصول، ج ۱، ص ۲۴۵](#).
۱۹۲. [محمد طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۱، ص ۲](#).
۱۹۳. [محمد طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۱، ص ۳](#).
۱۹۴. [ابن طاووس، على بن موسى، كشف المحجة، ج ۱، ص ۱۲۷](#).
۱۹۵. [علی منتجب الدین، فهرست، ج ۱، ص ۸](#)، به کوشش عبدالعزیز طباطبایی، قم، ۱۴۰۴ق.

١٩٦. ↑ على منتجب الدين، فهرست، ج ١، ص ١٦٤، به كوشش عبدالعزيز طباطبائي، قم، ١٤٠٤ق.
١٩٧. ↑ ابن شهر آشوب، مجد بن علي، معالم العلماء، ص ١٨-١٩.
١٩٨. ↑ ياقوت حموي، معجم الادباء، ج ١٣، ص ٢٢٥.
١٩٩. ↑ على منتجب الدين، فهرست، ج ١، ص ١١٨، به كوشش عبدالعزيز طباطبائي، قم، ١٤٠٤ق.
٢٠٠. ↑ على منتجب الدين، فهرست، ج ١، ص ١٦٤، به كوشش عبدالعزيز طباطبائي، قم، ١٤٠٤ق.
٢٠١. ↑ ابن طاووس، علي بن موسى، كشف المحجة، ج ١، ص ١٢٧.
٢٠٢. ↑ حمزه ابن زهره، «غنية النزوع»، ج ١، ص ٥٣٧، الجوامع الفقهية، تهران، ١٣٧٦ق.
٢٠٣. ↑ محمد ابن ادریس، السرائر، ج ١، ص ٣، تهران، ١٣٧٠ق.
٢٠٤. ↑ محمد ابن ادریس، السرائر، ج ١، ص ٣، تهران، ١٣٧٠ق.
٢٠٥. ↑ حسن علامه حلي، «الاجازة الكبيرة»، ص ١٠١، ضمن بحار الانوار، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٢٠٦. ↑ جعفر محقق حلي، المعتمد، ج ١، ص ٦-٧، ايران، ١٣١٨ق.
٢٠٧. ↑ حسن علامه حلي، مبادئ الوصول، ج ١، ص ٢٤٠، به كوشش عبدالحسين محمدعلي بقال، نجف، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
٢٠٨. ↑ حسن علامه حلي، مبادئ الوصول، ج ١، ص ٥٢، به كوشش عبدالحسين محمدعلي بقال، نجف، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
٢٠٩. ↑ حسن علامه حلي، مبادئ الوصول، ج ١، ص ٢٤٢، به كوشش عبدالحسين محمدعلي بقال، نجف، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
٢١٠. ↑ داك، ج ١، ص ٧٢٢-٧٢٣.
٢١١. ↑ جعفر محقق حلي، المعتمد، ج ١، ص ٥-٦، ايران، ١٣١٨ق.
٢١٢. ↑ حسن علامه حلي، اجوبة المسائل المهنية، ج ١، ص ١٥٦، قم، ١٤٠١ق.
٢١٣. ↑ عبدالعزيز طباطبائي، مكتبة العلامة الحلي، ج ١، ص ١٠٩، قم، ١٤١٦ق.
٢١٤. ↑ عبدالعزيز طباطبائي، مكتبة العلامة الحلي، ج ١، ص ١٩٧، قم، ١٤١٦ق.
٢١٥. ↑ عبدالعزيز طباطبائي، مكتبة العلامة الحلي، ج ١، ص ٢٠٩، قم، ١٤١٦ق.
٢١٦. ↑ عبدالعزيز طباطبائي، مكتبة العلامة الحلي، ج ١، ص ٢١٧، قم، ١٤١٦ق.
٢١٧. ↑ عبدالعزيز طباطبائي، مكتبة العلامة الحلي، ج ١، ص ١٧٢-١٧٣، قم، ١٤١٦ق.
٢١٨. ↑ زين الدين شهيد ثاني، «اجازة للشيخ حسين بن عبدالصمد»، ج ١، ص ١٤٨، ضمن بحار الانوار مجلسي، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٢١٩. ↑ اعجاز حسين كنتوري، كشف الحجب و الاستار، ج ١، ص ١٥١-١٥٢، كلكتة، ١٣٣٠ق.
٢٢٠. ↑ زين الدين شهيد ثاني، «اجازة للشيخ حسين بن عبدالصمد»، ج ١، ص ١٥١، ضمن بحار الانوار مجلسي، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٢٢١. ↑ علي ابن طاووس، «رسالة في عدم مضايقة الفوائد»، ج ١، ص ٣٤٦، به كوشش محمد علي طباطبائي مراغي، تراثنا، ١٤٠٧ق.
٢٢٢. ↑ علي ابن طاووس، علي بن موسى، كشف المحجة، ج ١، ص ١٢٧.
٢٢٣. ↑ استرآبادي، محمد امين، الفوائد المدنية، ج ١، ص ٤٧-٤٨.
٢٢٤. ↑ استرآبادي، محمد امين، الفوائد المدنية، ج ١، ص ١٧.
٢٢٥. ↑ استرآبادي، محمد امين، الفوائد المدنية، ج ١، ص ١٧.
٢٢٦. ↑ قمي، ابوالقاسم، قوانين الاصول، ج ١، ص ٣٦٩.
٢٢٧. ↑ قمي، ابوالقاسم، قوانين الاصول، ج ١، ص ٣٦٩.
٢٢٨. ↑ قمي، ابوالقاسم، قوانين الاصول، ج ١، ص ٨-٩.
٢٢٩. ↑ مسند زيد بن علي، به كوشش عبدالواسع بن يحيى واسعي، ج ١، ص ٢٩٣، بيروت، ١٩٦٦م.
٢٣٠. ↑ محمد ابوزهره، الامام زيد، ج ١، ص ٥٠٢-٥٠٣، قاهره، ١٩٥٩م.
٢٣١. ↑ قاسم منصور بالله، الاعتصام، ج ١، ص ٢١، صنعاء، ١٤٠٨ق/١٩٨٧م.
٢٣٢. ↑ شوكانى، محمد، اتحاف الاكابر (رسائل خمسة اسانيد)، ج ١، ص ٧٠.
٢٣٣. ↑ احمد شرف الدين، تاريخ اليمن الثقافى، ج ٤، ص ٢٥٦.
٢٣٤. ↑ عبدالواسع واسعي، مقدمه بر مسند زيد بن علي (هم)، ج ١، ص ٢٦.
٢٣٥. ↑ شوكانى، محمد، اتحاف الاكابر (رسائل خمسة اسانيد)، ج ١، ص ٩٨.
٢٣٦. ↑ احمد شرف الدين، تاريخ اليمن الثقافى، ج ٤، ص ٢٤٤-٢٤٦.
٢٣٧. ↑ احمد شرف الدين، تاريخ اليمن الثقافى، ج ٤، ص ٢٣٤.
٢٣٨. ↑ شوكانى، محمد، اتحاف الاكابر (رسائل خمسة اسانيد)، ج ١، ص ٥٤.
٢٣٩. ↑ شوكانى، محمد، اتحاف الاكابر (رسائل خمسة اسانيد)، ج ١، ص ٧٣.
٢٤٠. ↑ شوكانى، محمد، اتحاف الاكابر (رسائل خمسة اسانيد)، ج ١، ص ١١٦.
٢٤١. ↑ عبدالواسع واسعي، مقدمه بر مسند زيد بن علي (هم)، ج ١، ص ٢٦.
٢٤٢. ↑ احمد شرف الدين، تاريخ اليمن الثقافى، ج ٤، ص ٢٥٠.
٢٤٣. ↑ محمد بخارى، صحيح، ج ١، ص ٦٧، با حاشيه سندي، قاهره، ١٢٥٧ق.
٢٤٤. ↑ احمد پاكچي، «تحليلي درباره داده‌های آثار شيخ مفيد درباره خوارج»، ج ١، ص ١٣٦، مجموعه مقالات كنگره جهاني شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ق، شم ٦٧.
٢٤٥. ↑ محمد مفيد، الجمل، ج ١، ص ٨٥، قم، ١٤١٣ق.
٢٤٦. ↑ ابن ملاحمي، محمود، المعتمد، ج ١، ص ٤٨٥.
٢٤٧. ↑ ابن ملاحمي، محمود، المعتمد، ج ١، ص ٢٥٨-٢٦٠.
٢٤٨. ↑ ابوالحسن اشعري، مقالات الاسلاميين، ج ١، ص ١٢٧، به كوشش ريتز، ويسيدان، ١٩٨٠م.
٢٤٩. ↑ محمد غزالي، المنحول، ج ١، ص ٣٢٥، به كوشش محمد حسن هيتو، دمشق، ١٤٠٠ق/١٩٨٠م.
٢٥٠. ↑ احمد پاكچي، «تحليلي درباره داده‌های آثار شيخ مفيد درباره خوارج»، ج ١، ص ١٣٨، مجموعه مقالات كنگره جهاني شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ق، شم ٦٧.
٢٥١. ↑ احمد پاكچي، «تحليلي درباره داده‌های آثار شيخ مفيد درباره خوارج»، ج ١، ص ١١٦-١١٧.
٢٥٢. ↑ محمد مفيد، اوائل المقالات، ج ١، ص ١٣٩.

۲۵۳. ↑ احمد پاکتچی، «تحلیلی درباره داده‌های آثار شیخ مفید درباره خوارج»، ج ۱، ص ۱۳۹.
۲۵۴. ↑ احمد پاکتچی، «تحلیلی درباره داده‌های آثار شیخ مفید درباره خوارج»، ج ۱، ص ۱۴۱.
۲۵۵. ↑ «زیادت اوائل المقالات»، ص ۱۵۴ - ۱۵۵، منسوب به شیخ مفید، همراه اوائل (هم، مفید).
۲۵۶. ↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۹۵.
۲۵۷. ↑ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، ص ۲۹۵.
۲۵۸. ↑ درجینی، احمد، طبقات المشائخ بالمغرب، ج ۲، ص ۲۰۵.
۲۵۹. ↑ یغدادی، محمد بن سعد، الطبقات الکبیر، ج ۷، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
۲۶۰. ↑ دارمی، عبدالله، سنن، ج ۱، ص ۵۹.
۲۶۱. ↑ یحیی بکوش، فقه جابر بن زید، ج ۱، ص ۶۹.
۲۶۲. ↑ درجینی، احمد، طبقات المشائخ بالمغرب، ج ۲، ص ۴۴۷.
۲۶۳. ↑ ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.
۲۶۴. ↑ یوسف ورجلانی، العدل و الانصاف، ج ۱، ص ۸۳.
۲۶۵. ↑ صلت ابوالموثر، «سیرة الی ابی جابر محمد بن جعفر»، ج ۱، ص ۲۰۹.
۲۶۶. ↑ محمد کنذی، بیان الشرع، ج ۳، ص ۲۰.
۲۶۷. ↑ محمد کنذی، بیان الشرع، ج ۳، ص ۶۳۱.
۲۶۸. ↑ داک، ج ۲، ص ۵۹۰ - ۵۹۱.
۲۶۹. ↑ داک، ج ۲، ص ۴۶۷.
۲۷۰. ↑ سالم جارثی، العقود الفضیة، ج ۱، ص ۲۸۰.
۲۷۱. ↑ احمد شماخی، السیر، ج ۱، ص ۲۵.
۲۷۲. ↑ احمد شماخی، السیر، ج ۱، ص ۳۴.
۲۷۳. ↑ احمد شماخی، السیر، ج ۲، ص ۲۱۰.
۲۷۴. ↑ سالم جارثی، العقود الفضیة، ج ۱، ص ۲۸۰.
۲۷۵. ↑ سالم جارثی، العقود الفضیة، ج ۱، ص ۲۸۰.

منبع

دانشنامه بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، برگرفته از مقاله «أصول فقه»، ج ۹، ص ۳۶۳۷.

فرهنگ نامه اصول فقه، تدوین توسط مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ص ۲۱۵، برگرفته از مقاله «اصول فقه (حوزه اصلی)».

رده‌های این صفحه: [اصول فقه](#) | [مقالات دانشنامه بزرگ اسلامی](#) | [مقالات اندیشه قم](#)